Evaluation of interpretive research of the life of Prophet Yusuf (as) in Shiite and Sunni sources

Khadijeh Ahmadibighash[1] *Tahereh Mohseni*[2]

Abstract

This research seeks to answer the question of how the story of Prophet Yusuf (as) can be evaluated in the sources of the sects. The findings of this research indicate that Surah Yusuf, the best of Quranic stories, has been considered by researchers for a long time. Some of the interpretations and narrations in the most important sources of Shiite and Sunni regarding the interpretation of this surah and the portrayal of the infallibility of this divine prophet (as) are mixed with the Israelites and are in clear conflict with the doctrinal principles, especially the Shiite. Most of these interpretations in Sunni sources are taken from the Torah, which is quite evident in Tabari and al-Dar al-Manthur interpretation. What is mentioned in the Shiite narrations about these deviations, without any explanation, is the repetition of the narrations of Sunni sources. Descriptive-analytical study of interpretive-narrative sources of the sects of the biography of Prophet Yusuf (as) and the analysis and critique of the narrations against his infallibility, on the one hand, reveal the inaccuracy of these statements and on the other hand, it depicts the real and divine image of the prophet (as) based on the principles and texts of the Quran and authentic hadiths.

Keywords: the story of Yusuf (as), interpretations of two sects, hadith, evaluation.

1. PhD in Department of Comparative Interpretation, Faculty of Quran and Hadith, Kowsar Islamic Sciences Education Complex, Tehran, Iran. (Responsible Author)
Email: kh.ahmadi3103@yahoo.com.
2. Assistant Professor of Imam Sadegh University.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

«دوفصلنامه فرهنگ پژوهی اخلاق در جامعه اسلامی»

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

ارزیابی تفسیرپژوهی زندگانی حضرت یوسف علیه السلام در منابع شیعه و اهل سنت

خدیجه احمدی بیغش[۱]، طاهره محسنی[۲]

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱/۲۱ – تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۴/۱۰)

چکیده

این تحقیق درصدد پاسخگویی به این مسئله است که داستان حضرت یوسف علیه السلام در منابع فریقین چگونه قابل ارزیابی است. یافته‌های پژوهشی این تحقیق حاکی از آن است که سوره یوسف، احسن القصص قرآنی، از دیرباز مورد توجه محققان بوده است. برخی از تفاسیر و روایاتی که در اهم منابع امامیه و اهل تسنن پیرامون تفسیر این سوره و ترسیم سیمای عصمت این پیامبر الهی علیه السلام آمده، آمیخته با اسرائیلیات و در تعارض آشکار با مبانی اعتقادی- خصوصاً امامیه، است. منشأ غالب این تفاسیر در منابع اهل تسنن، برگرفته از مباحث تورات است که در تفاسیر طبری و الدر المنثور کاملاً مشهود است. آنچه در روایات شیعی نیز

۱. دکترای تفسیر تطبیقی مجتمع آموزش علوم اسلامی کوثر. (نویسنده مسئول)
رایانامه: kh.ahmadi3103@yahoo.com.
۲. استادیار دانشگاه امام صادق علیه السلام.
رایانامه: t.mohseni@isu.ac.ir.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

از این انحرافات آمده، بدون هیچ‌گونه توضیحی، تکرار روایات منابع اهل تسنن است. بررسی توصیفی- تحلیلی منابع تفسیری- حدیثی فریقین از شرح حال حضرت یوسف علیه السلام و تحلیل و نقد روایات منافی عصمت ایشان، از یک سو نادرستی این اقوال را آشکار و از سویی دیگر سیمای واقعی و الهی آن حضرت علیه السلام را بر اساس مبانی و نصوص قرآنی و احادیث صحیح، ترسیم می‌کند.

واژگان کلیدی: داستان یوسف علیه السلام، تفاسیر فریقین، حدیث، ارزیابی.

مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران خود را به صورت داستان بیان می‌کند؛ از جمله این قصص، داستان یوسف علیه السلام است: «**نَحنُ نَقُص عَلَیکَ أحسَنَ القَصَصِ بِمَآ أوحَینآ إِلَیکَ هَذَا القُرءَانَ...**» (یوسف، ۳) یوسف پیغمبر، یکی از دوازده فرزند یعقوب است که صاحب علم و حکمت الهی می‌گردد. علاقه زیاد یعقوب به یوسف، حسد برادران را برانگیخت و با نقشه‌ای او را در چاه انداختند. عزیز مصر، یوسف را از کاروانی که او را یافته بود، خریداری کرد؛ به دلیل پرهیز از عشق زلیخا به زندان افتاد و بعد از آن به مقام «عزیزی مصر» رسید. به این ترتیب، خداوند یوسف را برگزید و نعمت خود را بر او تمام کرد و به صالحانش ملحق ساخت. داستان یوسف علیه السلام، ساختاری بسیار محرک و پویا دارد؛ به گونه‌ای که در فرازها و مواقف مختلف این داستان،

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

تفاسیر و روایاتی رسیده که هم به لحاظ اسنادی و هم به جهت محتوا، شایسته بررسی و نقد است. بررسی تمام موارد به لحاظ ملاک‌های فقه الحدیثی و ارزیابی‌های رجالی فراتر از مجال این نوشتار است؛ اما کوشش می‌شود برخی از تفاسیر و روایات ذیل آیات مربوط به این سوره به طور روشمند بیان و سپس مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

از آنجا که محور این پژوهش بررسی دیدگاه تفاسیر و روایات فریقین در داستان یوسف علیه السلام است، لذا اهم مباحث تفاسیر حدیثی همچون جامع البیان و الدر المنثور از اهل سنت و تفاسیر الصافی و البرهان از شیعیان، مورد اهتمام قرار گرفته است؛ البته در پاره‌ای از موارد، احادیث تفسیری، در برخی تفاسیر دیگر همچون روض الجنان و مجمع البیان و... -گرچه حدیثی نیستند- به تناسب بحث مورد توجه قرارگرفته‌اند. شایان ذکر است تفاسیری نظیر جامع البیان و الدر المنثور از آنجا که حدیثی هستند، به ویژه از منظر اسرائیلیات باید مورد آسیب شناسی قرار گیرند. تنها در یک رویکرد مقایسه‌ای و تطبیقی، مصونیت و یا سلامت هرکدام از منابع تفسیری فریقین، در رویارویی با این قبیل موضوعات آشکار خواهد شد.

پیشینه تحقیق

در ارتباط با داستان‌های قرآنی، از جمله داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن، کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها، رساله‌های فراوانی تألیف شده است. در ادامه، به برخی تحقیقات و کتب که به موضوع پژوهش حاضر نزدیک هستند، اشاره می‌شود:

- کتب مختلفی که به سرگذشت و تاریخ انبیاء الهی پرداخته شده و در ذیل آن به سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام اشاره داشته است. از

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

جمله کتاب: تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، نوشته نعمت الله بن عبدالله جزائری، انتشارات اجود، در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسید و سیر تاریخ انبیاء الهی، از جمله حضرت یوسف علیه السلام را مورد بررسی قرار داده است؛ بدون آنکه از دیدگاه تفاسیر، این موضوع را مورد مداقه قرار دهند.

- رساله‌های مختلفی در خصوص حضرت یوسف علیه السلام به نگارش در آمده است. از جمله: شیوه‌های مدیریت حضرت یوسف علیه‌السلام از منظر قرآن کریم، نوشته معصومه تیری خطیر، دانشگاه قم، در سال ۱۳۹۲ نوشته شده و در آن بررسی شیوه مدیریت حضرت یوسف علیه السلام اشاره کرده است.

- مقالات متعددی که در مورد زندگانی حضرت یوسف علیه السلام به نگارش در آمده است؛ از آن جمله: مقاله مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سبک قرآن؛ مطالعه موردی سوره‌های یوسف، نوشته امیر متقی مقدم، مجله سبک‌شناختی قرآن کریم، سال۱۳۹۷؛ مقاله تحلیلی بر روایات منع آموزش سوره یوسف به زنان، نوشته علی شریفی، مجله مطالعات فهم حدیث، سال ۱۳۹۶؛ مقاله شناخت رویکرد تقریبی طبرسی در مجمع البیان با تخریج احادیث تفسیری سوره یوسف، نوشته کریم دولتی، مجله مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، سال ۱۳۹۲ و مقالات متعدد دیگر. همان‌گونه که عنوان‌ها گویاست، هر یک از این مقالات گویای بررسی بخشی از داستان حضرت یوسف علیه السلام بوده‌اند؛ اما با توجه به آنچه گذشت، در زمینه تحلیل تفاسیر و روایات فریقین، در خصوص مواقف مهم زندگانی حضرت یوسف علیه السلام، تألیف و پژوهشی مستقل صورت نگرفته است؛ لذا در این پژوهش این مسئله مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۱. موقف مزایده یوسف علیه السلام در مصر

یوسف علیه السلام به صورت برده وارد مصر و در بازار برده‌فروشان در معرض فروش قرار گرفت. سرانجام وی به قیمت ناچیز و به گفته قرآن «بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» (یوسف، ۲۰)، نصیب «قطیفر بن رویحب» عزیز و نخست وزیر کشور شد (طبری،۱۴۱۲، ۱۰۴/۱۲). ابن عباس در حدیثی نقل می‌کند: «فروشنده یوسف، او را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید به عزیز مصر فروخت» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۳۸/۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۸/۵۱ – ۷۰؛ قمی، ۱۳۷۶، ۳۱۷/۲– ۳۱۸) در حالی که در روایات آمده است که یوسف علیه السلام در مصر به مزایده گذاشته شد و بهای تعیین شده برای وی بسیار بالا بود. از آن جمله:

۱-۱. تفاسیر اهل سنت

- در تفسیر طبری آمده: «پس او را بیاوردند و فروشنده ندا داد که چه کسی این غلام عبرانی را بیشتر می‌خرد؟ پس به قیمت او افزوده شد تا قیمتش هم سنگ زر، مشک و عنبر شد، سپس عزیز مصر او را به هم سنگ این چیزها بخرید.» (تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ۷۷۴/۳).

- آلوسی و فخر رازی نیز در تفاسیر خود با عنوان «قیل» همین مضمون را بیان کرده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ۳۹۷/۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ۴۳۵/۱۸).

۱-۲. تفاسیر شیعه

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

- در تفسیر روض الجنان از قول وهب[۳] نقل شده: «چون یوسف را در بازار آوردند و بر بیع عرض کردند، در بهای او زیادت کرده تا بهای او به آنجا رسید که گفتند: او را به زر، سیم، مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشت و قطفیر العزیز او را بخرید»[۴] (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۳۶/۱۱).

- روایت دیگری که افسانه بودن آن آشکار است در تفسیر جامع البیان آمده است: «منادی فریاد زد: چه کسی حاضر است این غلام را خریداری کند؟ زلیخا به عزیز گفت: نگذار که مردم، یوسف را خریداری کنند، او را بگیر، هرچند بهای او تمام داریی تو باشد؛ سپس یوسف را در یک کفه ترازو گذاشتند و پانصد هزار دینار در کفه دیگر نهادند، یوسف بر آنها زیادتی داشت. آنقدر به او افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند.» (بروجردی،۱۳۶۶، ۳۴۴/۳). تفسیر جامع البیان به جهت گزارش از زیبایی یوسف علیه السلام، توجهی به معیارهای حدیث صحیح نداشته و مطالب نادرست و به دور از واقع را بیان داشته است.

۱-۳. تحلیل و نقد

روایات این قسمت از نظر سند و محتوا، قابل خدشه‌اند. از نظر سند، در میان احادیث اهل سنت، حدیث شماره ۱ فاقد سند و حدیث شماره ۲ نیز به دلیل ناشناخته بودن منسوب به مرسل و ضعیف است؛ چراکه از راویان آن، یک نفر یا بیشتر حذف شده و شرط اتصال سند را ندارد (صبحی صالح، ۱۴۱۷، ۱۶۶؛ شهید ثانی، ۱۴۲۳، ۹۴). در احادیث شیعه نیز

۳. در مورد شخصیت رجالی وهب برای نمونه بنگرید به: حسین تفرشی، ۱۴۱۸، ۳۱/۵؛ تستری، ۱۴۲۲، ۴۵۴/۱۰.

۴. با همین مضمون در: طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۳۸/۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۳۶، ۲۷/۵.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

حدیث شماره ۱ موقوف است؛ یعنی حدیثی که فاقد شرط مهم رسیدن به معصوم بوده است و گفتار، کردار یا تقریری را به یکی از همراهان معصوم نسبت دهد (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ۹۱؛ میردامـاد، ۱۴۲۲، ۱؛ ۳۲۰) و حدیث شماره ۲ فاقد سند است؛ به علاوه، این احادیث در اصل به «وهب بن منبّه» نسبت داده شده که پیرامون شخصیت وی مطالب فراوانی در کتب رجالی و سایر کتب حدیثی ذکر شده است. وی که زاده یمن –در سال ۳۴ هجری در زمان خلافت عثمان– بوده، از دانشمندان بزرگ اهل کتاب و نقطه عطفی در رواج اسرائیلیات است. وی مورخ بوده و از علوم اهل کتاب بهره فراوان برده و به داستان‌های پیشینیان به‌ویژه اسرائیلیات آگاهی و عنایت زیادی داشته است (زرکلی، ۱۹۸۰، ۱۲۵/۸). از خود وهب نقل شده که می‌گفت: «می‌گویند عبدالله بن سلام و کعب الاحبار اعلم اهل زمان خود بودند، پس چگونه می‌بینی کسی را که به علوم هر دوی این‌ها آگاه است.» (ذهبی، بی‌تا، ۱۰۱/۱). سیاق این عبارت بیانگر آگاهی وهب بن منبه از علوم ابن سلام و کعب الاحبار است. در کتب اهل سنت وی توثیق شده است (مزی، ۱۴۰۶، ۱۴۲/۳۱)؛ ولی شرح حال وی در کتب رجال شیعه بیانگر ضعف وی است. محمود ابوریه به نقل از محمد رشید رضا، او و کعب الاحبار را بدترین و ریاکارترین افراد در برابر مسلمانان دانسته‌اند (ابوریه، بی‌تا، ۱۷۴). روایات وهب به صورت گسترده، در کتب اهل سنت و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و متأسفانه در برخی از کتاب‌های حدیثی شیعه هم روایاتی از وی راه پیدا کرده است؛ مثلاً شیخ صدوق در امالی و علل الشرایع خود روایتی را از وهب نقل کرده است (ابن بابویه، ۱۴۱۷، ۵۲؛ همان، ۱۹۶۶، ۲۷/۱، ۲۹، ۳۳، ۷۹)؛ بنابراین با معیار عقل سلیم که در تعالیم اسلامی مهم‌ترین حجت خداوند دانسته شده (کلینی، ۱۳۶۳، ۱۱/۱، ح۳، ح۱۲، ح۱۲) نمی‌توان باور کرد که بهای یک

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

برده در بازار آزاد آنقدر بالا برود، مگر آن برده چه ویژگی خاصی داشته است؟ زیبایی ملاک انتخاب بوده یا نیروی کار مطرح بوده است! دیگر نیازی به نقد محتوایی احساس نمی‌شود.

۲. مراد از «رب» یوسف علیه السلام در آیه «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ»

پس از مدتی از حضور یوسف در خانه عزیز، زلیخا شیفته یوسف شد. علت این علاقه، چند مطلب می‌تواند باشد. اینکه عزیز و زلیخا به گفته قرآن فرزندی نداشتند و معاشرت دائمی زلیخا با یوسف، در دسترس بودن و برده بودن این مطلب را در ذهن زلیخا تثبیت کرد که، یوسف جز اطاعت چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند از خواسته مالکش که یک زندگی اشرافی داشت، سر برتابد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲۱/۱۱– ۱۲۲)؛ به هرحال زلیخا تصمیم گرفت به هر ترتیبی شده از وی کام بگیرد. قرآن درآیات ۲۳ تا ۲۹ این سوره، ماجرا را توصیف می‌کند.

میان مفسران در مفهوم واژه «ربّی» آیه: «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ» (یوسف، ۲۳)، دو نظریه بیان شده: ۱. عزیز مصر ۲. خداوند متعال. مفسران اهل سنت نظریه اول را پذیرفته و بر این نظرند که معنای آیه چنین است: «یوسف گفت به خدا پناه می‌برم، عزیز مصر همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم!» با توجه به این دیدگاه مقصود از کلمه «ربّی» عزیز مصر است، درحالی‌که امامیه نظریه اول را ناصواب دانسته؛[۵] و مراد از کلمه «ربّی» را خدای سبحان می‌داند.

۵ . مانند ابوالفتوح رازی و طبرسی که نظریه اول را پذیرفتند و فیض کاشانی دو نظریه را بیان کرده بدون آنکه یکی را برگزیند.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

برای شناخت نظریه صحیح، دیدگاه تورات و روایات در این خصوص ذکر می‌شود تا این موضوع از تمام جهات بررسی شود:

۲-۱. دیدگاه تورات

«هنگامی که زلیخا به یوسف پیشنهاد داد که با وی همبستر شود، یوسف امتناع کرد و در پاسخ گفت: اربابم آنقدر به من اعتماد دارد که هرآنچه در این خانه است به من سپرده است، پس چگونه می‌توانم به او خیانت کرده و مرتکب چنین عمل زشتی بشوم» (پیدایش، ۸/۳۹- ۱۰) دیدگاه تورات نیز مؤید مطلب اول است، یعنی مقصود از کلمه «ربّی» را، عزیز مصر می‌داند.

۲-۲. تفاسیر اهل سنت

در تفسیر جامع البیان از سدّی، ابن ابی نجیح و مجاهد بیان شده که منظور از «ربّی» عزیز مصر است (طبری، ۱۴۱۲، ۱۰۸/۱۲). در تفسیر الدر المنثور نیز از قول مجاهد و ابی بکر بن عیاش همین مطلب بیان شده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۳/۴).

۲-۳. تفاسیر شیعه

برخی از مفسران امامیه نظریه اول را پذیرفته و گویند: «إِنَّهُ رَبِّی: شوهر تو عزیز و «ربّ» اینجا به معنی سید است. البته تطبیق ربّ در آیه برخداوند نیز جایز است.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۴۶/۱۱). برخی دیگر ابتدا مقصود از ربّ را، عزیز و سپس خداوند دانسته‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۱۳/۱۳) طبرسی دو قول را که یکی مقصود عزیز مصر و دیگری

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

مقصود خداوند است را بیان کرده است، ولی از لحن گفتارش اینگونه برداشت می‌شود که وی نظر اول را ترجیح داده است؛ زیرا قول اول را با عبارت «بیشتر مفسران» آورده، در حالی که قول دوم را با عبارت «بعضی گفته‌اند» بیان نموده که دلالت بر تأیید نظر اول است (طبرسی،۱۳۷۲، ۳۴۱/۵) علامه طباطبایی بیان می‌دارد: یوسف علیه السلام هرگز عزیز مصر را «ربّ» خود نمی‌دانست. به شهادت اینکه در زندان به رفیقش گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف، ۴۲) و همچنین به فرستاده پادشاه گفت: «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» (یوسف، ۵۰)؛ و نیز به فرستاده پادشاه گفت: «فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف، ۵۰) که در اینجا نیز خداوند را ربّ خود دانسته است. هیچ جا لفظش به «ربّی» تغییر نکرد؛ با اینکه عادتاً وقتی اسم پادشاهان را می‌برند همین‌گونه تعبیر دارند. چون مشخص است که «ربّ» یوسف علیه السلام همانند سایر پیامبران، تنها خداوند است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲۵/۱۱).

به طور کلی در تحلیل و نقد این اقوال باید گفت، مطلبی که از نظریه اول استشمام می‌شود، قابل انتساب به یوسف علیه السلام نیست؛ زیرا ظاهر معنای اول که فرمود: چون شوهر تو به من نیکی کرده و منزلتم را والا گردانیده، از این رو من به او خیانت نمی‌کنم، اشعار به این مطلب دارد که اگر این جهات نبود شاید این کار را می‌کردم، با اینکه خداوند می‌خواهد با ذکر این آیات دامن یوسف را از گناه و نافرمانی، به هر نحوی که باشد، پاک و مبرا سازد.[۶] یوسف علیه السلام در این گفتار خود ادب عبودیت را به تمام معنا رعایت نمود، او اول اسم جلاله را آورد و پس از آن صفت

۶. رجوع شود به آیات: یوسف، ۲۵– ۲۹.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

ربوبیت را تا دلالت کند بر اینکه او عبدی است که عبادت نمی‌کند، مگر یک رب را و این یکتاپرستی آئین پدرانش ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده است (مشهدی، ۱۳۶۸، ۳۲۳/۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۶۱/۱۲).

۳. مقصود از «بُرْهَانَ رَبِّهِ» با توجه به آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»

در معنای آیه ۲۴ سوره یوسف، در میان مفسران نظریات بسیار است؛ نظریه‌ای که روایات نیز آن را تائید می‌کند، آنکه متعلق «هَمَّ»، عمل جنسی است؛ یعنی همسر عزیز تصمیم به این کار گرفت و تا آخر هم به تصمیم خود باقی ماند، ولی موفق نشد؛ اما از جانب یوسف علیه السلام تصمیم شأنی و تعلیقی بوده و به جهت دارا بودن از مقام عصمت، اصلاً چنین تصمیمی نگرفت. در این صورت تقدیر آیه چنین می‌شود: الف) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ»: همسر عزیز تصمیم بر کار زشت گرفت. ب) «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» یوسف به جهت برهانی که از جانب پروردگارش دید، چنین تصمیمی نگرفت. «لولا» برای خود جواب می‌طلبد و صدر جمله قرینه بر این جواب محذوف است و با آوردن جمله «وَهَمَّ بِهَا» پیش از کلمه «لولا» از جواب بی نیاز شدیم. در نتیجه معنای آیه چنین است که تصمیم زلیخا مطلق بوده، در حالی که اراده یوسف معلق به شرط شده و با عدم تحقق شرط، اراده نیز منتفی گشته است؛ به این ترتیب دامن یوسف از هرگونه آلودگی حتی آلودگی به مراحل اراده و تصمیم پاک ماند (سبحانی، ۱۳۷۲، ۳۷۱/۱۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲۷/۱۱). حدیثی از امام رضا علیه السلام همین مطلب را بیان می‌کند. مأمون از امام علیه السلام پرسید: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصوم‌اند؟ پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

بِهِ وَهَمّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همسر عزیز، تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود؛ بنابراین هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سوی گناه نمی‌رود (ابن بابویه، ۱۴۰۴، ۱۷۹/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۱۳/۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۱۶۹/۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۴۱۹/۲). برهان در لغت عرب به معنای حجت قاطع و مبین حقیقت است (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۵۱/۱۳). مفسران درباره برهان مذکور احتمالات زیادی داده‌اند. یا برهان مزبور، اطلاع از مجازاتی بود که شخص زناکار مستحق آن می‌گردد؛ یا همان سیره‌ای است که خدا به انبیاء عنایت کرده که از اعمال زشت خودداری کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور مقام نبوت است که مانع از ارتکاب هر کار زشت است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۴۴/۵). به طور مسلم، با علم عادی از تحریم زنا و مفاسد اخروی آن –در آن شرایط– به تنهایی نمی‌توان کاری از پیش برد، صفات برجسته انسانی هم تا تکیه‌گاهی استوار نداشته باشند، در برابر امواج شکننده طوفان غرایز در محیط‌های مناسب و آماده، شکسته می‌شود؛ بنابراین مقصود، تجسم واقعیت فحشا و نتایج وحشتناک آن در زندگی دنیوی و اخروی است و این تجسم در پرتو نبوت، عصمت و الطاف غیب الهی رخ می‌دهد (سبحانی، ۱۳۷۱، ۳۷۵/۱۱) که این تجسم در سایه نوعی علم مکشوف، یقین و مشهود می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲۹/۱۱). در تفاسیر اهل سنت به صورت گسترده و در تفاسیر شیعه نیز کم و بیش روایاتی پیرامون «بُرْهَانَ رَبِّهِ» مطرح شده، از آن جمله:

۳-۱. تفاسیر اهل سنت

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

- در تفاسیر الدر المنثور و جامع البیان آمده: «یوسف به قصد گناه، کنار زلیخا نشست، آنگاه ندایی از آسمان آمد که ای یوسف مانند پرنده‌ای نباش که پرهایش کنده شده، یوسف از این ندا پند نگرفت، آنگاه جبرائیل را به شکل یعقوب دید که انگشت به دهان می‌گزد، یوسف این منظره را دید و شهوت از سر انگشتانش خارج شد.[۷] (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۳/۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ۱۱۱/۱۲).

- در برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت روایتی از امام علی علیه السلام مبنی بر طمع و قصد زلیخا بر یوسف و بالعکس بیان شده است؛ که از پوشاندن بت توسط زلیخا سخن به میان آمده که یوسف در این هنگام گفت: تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌آشامد شرم می‌کنی و من از خدای خود که شاهد و ناظر است، شرم نداشته باشم؟[۸] (ابونعیم، ۱۹۶۷، ۲۳۳/۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۳/۴).

- ابن المنذر و ابوالشیخ از وهب بن منبّه نقل کرده‌اند: هنگام خلوت، دستی میان یوسف و زلیخا حائل شد که بدن نداشت و روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده، مراقب است مانند کسی است که از همه‌جا بی‌خبر است.» (رعد، ۳۳) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و دوباره تنها ماندند. دوباره دست ظاهر شد، بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند فرشتگان بزرگواری که نویسندگان اعمال شما هستند.» (انفطار، ۱۰– ۱۱) دست دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند. مرتبه سوم دست ظاهر شد که بر روی آن به

۷. نظیر این روایت، در تفسیر شیعی البرهان نیز آمده است (بحرانی، ۱۴۱۶، ۱۶۵/۳).
۸. در تفاسیر قمی (۱۳۶۷، ۳۴۳/۱) و عیاشی (بی‌تا، ۱۷۴/۲، ح۱۹) مشابه همین روایت آمده است.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

زبان عبرانی نوشته شده بود: «و به زنا نزدیک مشوید؛ چراکه آن همواره زشت و بدراهی است.» (اسراء، ۳۲) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و در مرتبه چهارم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی (پاداشِ) آنچه به دست آورده، تمام، داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (بقره، ۲۸۱) پس یوسف با ترس گریخت (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۴/۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ۱۱۳/۱۲).

۳-۲. تفاسیر شیعه

– در تفسیر قمی آمده است: وقتی قصد همدیگر را کردند یوسف صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید، در حالی که انگشت می‌گزید و می‌گفت: ای یوسف نام تو در آسمان از پیامبران ثبت شده است. آیا می‌خواهی در روی زمین از زناکاران باشی؟ پس یوسف دانست که خطا کرده است (قمی، ۱۳۶۷، ۳۴۱/۱).

– در تفاسیر دیگری از شیعیان آمده است: امام باقر علیه السلام از یکی از اصحاب خود سوال کرد که مردم درباره آیه «**لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**» چه می‌گویند؟ روای گفت: می‌گویند صورت یعقوب را دید درحالی که انگشت می‌گزید. امام علیه السلام پاسخ داد: اینگونه که آنها می‌گویند نیست؛ بلکه یوسف زلیخا را دید که در این بین برخاست و پارچه‌ای به روی بت خود انداخت و گفت: شرم دارم از اینکه بت مرا به این حال ببیند (عیاشی، بی‌تا، ۱۷۴/۲، ح۱۹؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۱۶۵/۳، ح۵۲۵۱؛ سبحانی، ۱۳۷۲، ۳۷۶/۱۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۳۰/۱۱).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۳-۳. تحلیل و نقد

– تعارض با قرآن: قرآن، محکم‌ترین سند مکتوب مسلمانان است که بدون تحریف و تغییر به دست ما رسیده و ملاک اعتبار هر امر دیگر است(مائده، ۴۸) و باطل در آن را ندارد (فصلت، ۴۲)؛ از این رو، سخن مخالف قرآن، حجیت نمی‌یابد و پیامبر و امامان، به پیروان خود این رهنمود را داده‌اند که هیچ حدیث مخالف قرآن را به آنان منتسب نسازند (کلینی، ۱۳۶۳، ۶۹/۱). با توجه به این معیار، قرآن می‌فرماید: یوسف در مقابل درخواست نامشروع زلیخا بدون اینکه کمترین تمایلی به وی نشان دهد با کمال صراحت و قاطعیت درخواست وی را با منطق قوی و استدلال محکم رد کرد: «**قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ**» (یوسف، ۲۳) شیخ طوسی و فخر رازی در نکوهش قائلین این توجیهات ناروا بیان می‌کنند که روایت کردن آنها شایسته نیست چه برسد به اعتقاد به آنها، این کوته‌فکران حضرت یوسف علیه السلام را در این رویداد متهم می‌کنند، در حالی که بر اساس نصّ قرآن[۹] همگان از خدا تا زلیخا به بی‌گناهی او گواهی داده‌اند (طوسی، بی‌تا، ۱۲۲/۶ و ۱۲۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ۴۴۰/۱۸؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۵۳/۱۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۱۵/۳).

– تعارض با مسلمات اعتقادی: مسلمات اعتقادی هر دین و مذهب، آموزه‌هایی است که برای اهل یک آئین چنان اثبات شده که تردید در آن از نظر آنان جایز نیست؛ برای نمونه مسلمانان هیچ گاه نمی‌پذیرند که

۹. گواهی خداوند متعال: (یوسف، ۲۴)؛ اقرار ابلیس به بی گناهی یوسف: (ص، ۸۲– ۸۳)؛ گواهی از اهل خانه عزیز (یوسف، ۲۶)؛ گواهی زنان حاضر در مجلس: (یوسف، ۵۱)؛ گواهی عزیز مصر (یوسف، ۲۸)؛ گواهی زلیخا (یوسف، ۵۱).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مرتکب گناهی شود و شیعه به هیچ روی، نسبت ناشایست را به ائمه معصوم علیهم السلام خود و پیامبران علیهم السلام بر نمی‌تابند (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۲/۱۱- ۷۴).

برهان برای هر کس متناسب با مقام اوست. اگر در حالت خوف باشد برهان عذاب الهی است، اگر در مقام رجا باشد برهان ثواب الهی است و اگر در مقام محبت باشد برهان شهود الهی است. این برهانی که یوسف علیه السلام آن را درک کرد از باب برهان شهود الهی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۳۳/۱۱)؛ علاوه بر آن یوسف علیه السلام نیز همانند تمام انبیاء دارای مقام عصمت الهی بوده و عصمت، او را از هر گناهی حفظ می‌کرد، این مقام کجا و آنچه برخی از مفسران حدیث‌گرا می‌گویند که وی به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد؛ آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، چنین کسی شایسته نیست به مقام نبوت و رسالت برسد. اگر از یوسف علیه السلام کوچک‌ترین لغزشی سر می‌زد، قرآن از آن خبر می‌داد، در حالی که در مقام ثنایش او را مخلَص خوانده است، پس قطعاً درمی‌یابیم که یوسف در این جایگاه بس خطرناک، ثبات قدم را از دست نداده و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست؛ بنابراین هیچ خطایی که نشانه تصمیم بر گناه از طرف یوسف باشد، سر نزده و هر روایتی که برخلاف عصمت یوسف باشد، مردود است (زمخشری، ۱۴۰۷، ۴۵۷/۲)؛ همچنین در اینکه ضمیر در آیه: «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ» (یوسف، ۴۲) به ساقی شاه برمی‌گردد یا به یوسف، میان مفسران گفتگوست. برخی این ضمیر را به یوسف بازمی‌گردانند؛ یعنی: شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد؛ لذا به غیر او متوسل شد. ولی با توجه به آیات پیرامون، همه ضمیرها به کلمه

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

«الذی» برمی‌گردد یعنی: شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد ربّش از یوسف سخن به میان آورد؛ زیرا شیطان در شخص بت پرست تأثیر می‌کند؛ به علاوه جمله: «وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» (یوسف، ۴۵) که درباره ساقی است، یعنی: فراموش کننده، ساقی عزیز مصر بود، نه یوسف (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۳۴/۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۴۵۷/۲).

۴. موقف پیراهن بهشتی یوسف علیه السلام

در تفاسیر فریقین، ذیل آیه «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (یوسف، ۹۴) روایاتی حاکی از این مطلب آمده که یعقوب علیه السلام بوی یوسف علیه السلام را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرده است.

۴-۱. تفاسیر اهل سنت

آمده است: هنگامی که ابراهیم را در آتش انداختند، خداوند پیراهنی از بهشت به او پوشاند که ابراهیم آن را به اسحاق، اسحاق به یعقوب و یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت و آن پیراهن در تمام مراحل در گردن او بود و یوسف آن پیراهن را از لوله‌ای نقره‌ای درآورد و گفت: این پیراهن را بر روی چشم پدرم بیندازید، بینا می‌شود، سپس یعقوب در حالی که در سرزمین کنعان بود، بوی پیراهن او استشمام کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» (سیوطی، ۱۴۰۴، ۳۴/۴؛ رازی،۱۴۲۰، ۵۰/۱۸)؛ همین داستان با کمی اختلاف از ابن عباس نقل شده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ۳۴/۴)؛ همچنین در مقدار مسافتی که از آن فاصله یعقوب، بوی یوسف را

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

استشمام کرد، اهل تفسیر اختلاف کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۰۴، ۳۵/۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ۳۸/۱۳).

۴-۲. تفاسیر شیعه

در تفسیر قمی، مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: زمانی که آتش برای سوزاندن ابراهیم افروخته شد، جبرئیل جامه‌ای از بهشت برای حضرتش آورد که آن جناب را آزار نرسانید، آن جامه به یوسف علیه السلام رسید و همچنان همراه یوسف علیه السلام بود تا اینکه آن را به برادران داد و چون کاروان از مصر بیرون آمد، یعقوب بوی آن را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرد (قمی، ۱۳۶۷، ۳۵۵/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۴۵/۳؛ بابویه، ۱۹۶۶، ۵۳/۱).

۴-۳. تحلیل و نقد

راوی اصلی این داستان در تفسیر قمی، مفضل جعفی است که نجاشی وی را فاسد المذهب معرفی کرده و روایاتش را مضطرب و غیر قابل اعتماد می‌داند (نجاشی، ۱۴۱۶، ۴۱۶). صرف نظر از صحت و سقم سند، محتوای این روایات جای بررسی و تفحص بیشتری دارد. برخی نیز بیان می‌دارند در پیراهن یوسف سه نشانه بود؛ یکی دلیل بر کذب برادران در جریان چاه انداختن یوسف، دوم دلیل بر بی‌گناهی یوسف در جریان مراوده با زلیخا و سوم سبب بینا شدن یعقوب (طبری، ۱۴۱۲، ۹۸/۱۲؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۴۱۸/۲؛ طوسی، بی‌تا، ۱۱۱/۶). ایشان معتقدند پیراهنی که به خون دروغین آغشته شد، غیر از پیراهنی است که در جریان مراوده پاره شده و با پیراهنی که یعقوب را بینا کرد تفاوت داشت (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۵۰/۱۰).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

این نظر صحیح نیست؛ زیرا آنان گمان کرده‌اند در سه مورد یک پیراهن منظور است، درحالی که در واقع سه پیراهن مطرح است که خود آن نیز موضوعیت ندارد؛ بلکه بدن ملکوتی یوسف علیه السلام به آنها تبرک بخشیده است؛ به دیگر سخن باید از معنای ظاهری پیراهن فراتر رفت و به معنای باطنی که ورای ظاهر لفظ نهفته است، توجه کرد.

۵. موقف یوسف علیه السلام در مقابل پدر پس از سال‌ها فراق

چگونگی استقبال یوسف علیه السلام از پدرش یعقوب علیه السلام در زمان وصال، مورد اختلاف نظر میان مفسران فریقین است و در برخی منابع، تکبر یوسف علیه السلام در مقابل پدر را برداشت کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که در ادبیات نیز دارای بازتاب بوده است. در شعری از حافظ بیان می‌دارد:

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور

پدر بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی

همچنین از گفتار تورات اینگونه به دست می‌آید که یوسف برای پدرش مسافتی را پیموده، ارابه خود را نیز برای وی مهیا کرده و او را در آغوش گرفته است (و مطلبی از تکبر یوسف نسبت به پدر وجود ندارد) (پیدایش، ۲۶/۴۶– ۲۹) نظرات برخی از تفاسیر فریقین در این مورد عبارت‌اند از:

۵-۱. تفاسیر اهل سنت

- در تفسیر طبری آمده: هنگامی که آن دو به یکدیگر نزدیک می‌شدند، یوسف خواست ابتدا سلام کند، ولی یعقوب او را از این عمل

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

بازداشت، زیرا یعقوب در ابتدا به سلام، سزاوارتر بود (طبری، ۱۴۱۲، ۴۳/۱۳).

- برخی نیز معتقدند: یعقوب با اهل مصر و مردم مواجه شد که به استقبال او آمده بودند، پس هنگامی که یوسف را مشاهده کرد، در همان حین یوسف خواست ابتدا سلام کند؛ ولی یعقوب او را از این عمل بازداشت (سیوطی، ۱۴۰۴، ۳۵/۴). قرطبی بیان می‌دارد که یعقوب او را از ابتدا به سلام بازداشت؛ زیرا رسم است وارد شونده، سلام کند (قرطبی، ۱۳۶۴، ۲۶۸/۱۰). آلوسی نیز گوید برای اینکه یوسف می‌دانست یعقوب از او نزد خداوند گرامی‌تر است (آلوسی، ۱۴۱۵، ۵۵/۷). میان روایات اهل سنت علیرغم تتبعی که انجام گرفت، تنها همین روایت در این موضوع به دست آمد که تکبر یوسف نسبت به پدرش از آن حاصل نمی‌شود.

۵-۲. تفاسیر شیعه

- در تفاسیر مختلف شیعیان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: چون یعقوب بر یوسف وارد شد، عزت سلطنت یوسف را گرفت و به احترام او پیاده نشد، جبرئیل فرود آمد و گفت: یوسف! کف دستت را باز کن. چون باز کرد نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که خارج شد؟ جبرئیل گفت: به کیفر پیاده نشدنت برای یعقوب سالخورده، نبوت از فرزندانت برکنار شد و از نسل تو پیغمبری نباشد (کلینی، ۱۳۶۳، ۳۱۲/۲، ح۱۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۴۷/۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۴۶۶/۲).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

- یعقوب بن یزید از جماعتی به صورت مرفوع[۱۰] از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: هنگامی که یوسف با یعقوب ملاقات کردند، یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد، ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت: ای یوسف، یعقوب برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی! سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت باز کن؛ یوسف دست باز کرد و بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد و... (ابن بابویه، ۱۹۶۶، ۵۵/۱؛ قمی، ۱۳۶۷، ۳۵۶/۱).

- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید، قصد کرد برای او پیاده شود؛ ولی نظر به مقام خویش که نمود پیاده نشد. زمانی که یوسف بر یعقوب سلام داد، جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند می‌فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت، مگر آن مقام پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا یوسف دست گشود و از بین انگشتانش نوری خارج شد (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۲۳/۷۰).

۵-۳. تحلیل و نقد

روایات اول و دوم در کتب شیعه به دلیل وجود عبارات «عَمّن حَدّثَه» و «رَفَعُوهُ» از نظر سند ضعیف و مرفوع هستند. در حدیث مرفوع اگر سند متصل نباشد، روایت قطعاً ضعیف است (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ۷۷). تنها روایت سوم ظاهراً بدون مشکل سندی است که البته مفهوم آن با آیات

۱۰. درحدیث مرفوع، اگر سند متصل بود، اما راویان دورغگو یا ناشناخته یا ... باشند، روایت ضعیف و اگر راویان قابل اعتماد یا مدح‌شده باشند، با توجه به خصوصیات آنها، حدیث صحیح، حسن یا موثق خواهد بود (شهید ثانی، ۱۴۲۳، ۷۷).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

دیگر قرآن در تعارض است؛ لذا به مردود بودن آن حکم می‌کنیم. این جمله که قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (یوسف، ۹۹) معلوم می‌شود یوسف در محلی به انتظار ورود یعقوب توقف کرده بوده و این منتهای تواضع است که یوسف از قبل، در محل ملاقات حاضر شده و برای ورود پدر انتظار بکشد. از این آیه شریفه معلوم می‌شود هنگامی ملاقات، پدر و مادر را در کنار خود جای داده، نه اینکه هنگامی که یوسف، سواره بوده در حال عبور، با پدرش ملاقات کرده باشد؛ همچنین یوسف در تمامی دوران ریاستش از مرز فضیلت منحرف نگشت و حتی یک لحظه هم آلوده به کبر و غرور نشد. یوسف به احترام مقام پدر، از مرکب فرود آمده، او را در کنار خود جای می‌دهد و بر تخت ریاست خویش بالا می‌برد «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» (یوسف، ۱۰۰) (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ۲۶۴– ۲۶۵) و با توجه به آیه: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» (یوسف، ۱۰۰) زمانی که پدر و مادر خویش را بر تخت نشاند، پدر و مادرش به شکرانه دیدار او، سجده کردند. یوسف علیه السلام نیز گفت پدر این تأویل و تعبیر خوابی بود که از پیش دیدم. این سجده، نه منع عقلی دارد و نه محذور نقلی؛ زیرا از باب شکرگزاری، تکریم و تعظیم بوده و نظیر همان چیزی است که در ماجرای سجده فرشتگان بر آدم رخ داد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲۲/۱)؛ بنابراین روایاتی که می‌گویند او نسبت به پدرش تکبر کرد و نور نبوت از میان انگشتانش خارج گشت با این آیات تطبیق نمی‌کند. این نکته نیز غیرقابل انکار است که در صورت تعارض متن با آیات قرآن، دیگر نیازی

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

به بررسی سند نیست؛ چراکه روایات صحیح السندی که متن آن با مسلمات نظیر قرآن معارض است، کنار گذاشته می‌شوند.

۶. موقف ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا

ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا از جمله موضوعاتی است که مطالب افسانه واری در برخی از تفاسیر در موردش وارد شده است. از آن جمله:

۶-۱. تفاسیر اهل سنت

- در برخی از تفاسیر اهل تسنن از عبدالعزیز بن منبه که فردی مجهول و دارای احادیث ضعف است (ابن حجر، ۱۹۷۱، ۱۱/۶) آمده: یوسف با موکب خود به زن عزیز گذر کرد. آن زن گفت: سپاس از آن خدایی است که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمان‌بردار خود را به شاهی بنوازد. یوسف او را شناخت و با او ازدواج کرد (سیوطی، ۱۴۰۴، ۲۵/۴).

- برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت آورده‌اند: زلیخا خواسته‌ای داشت، به او گفتند نزد یوسف برو، خواسته‌ات را با او در میان بگذار، اما به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد، ما بر جان تو بیمناکیم. زلیخا گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، گفت: سپاس خدای را که بندگان را به واسطه اطاعت، پادشاه قرار داد. یوسف تمامی خواسته‌های او را برطرف کرد و سپس با او ازدواج کرد (سیوطی، ۱۴۰۴، ۲۵/۴)؛ شبیه همین روایت در تفسیر قمی و البرهان به نقل از الامالی طوسی نیز وجود دارد (قمی، ۱۳۶۷، ۳۵۷/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۲۰۰/۳).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۶-۲. تفاسیر شیعه

- از منصور بن ابی وائل از وهب بن منبّه نقل شده: یوسف با مرکب خود به زن عزیز گذر کرد. زلیخا گفت سپاس خدایی را که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمان‌بردار خود را به شاهی بنوازد. ما دچار تنگدستی شدیم به ما کمک کن. یوسف فرمود که پیمانه بزرگی طلایش بدهند (ابن بابویه، ۱۴۱۷، ۵۲، ح۷).

- عبدالله بن مغیره، با عبارت «عمَّن ذَکرهُ» -که حکایت از ضعیف و مرسل بودن آن دارد- از امام صادق علیه السلام روایتی با همان مضمون روایت ترمذی از وهب بن منبّه نقل کرده که یوسف فرمود: چه چیز تو را واداشت که آن عمل را نسبت به من انجام بدهی؟ زلیخا گفت: حسن جمالت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخرالزمان را که صورت و سیرتش از من زیباتر است می‌دیدی چه می‌کردی؟ زلیخا گفت: وقتی نامش را بردی محبتش در قلبم جای گرفت. خداوند به یوسف وحی نمود او راست می‌گوید و من به خاطر محبتش به محمد او را دوست دارم، پس به یوسف فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید (ابن بابویه، ۱۹۶۶، ۵۵/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۵۱/۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۴۷۱/۲).

- در تفاسیر جامع و روح البیان این مطلب به شکل داستانی افسانه وار بیان شده که برای جلوگیری از اطناب، از ذکر آن خودداری می‌کنیم. جالب است که این مطلب به ابن عباس نسبت داده شده درحالی که هیچ منبع معتبری برای این انتساب وجود ندارد (بروجردی، ۱۳۶۶، ۳۴۰/۳-۳۴۴؛ حقی، بی‌تا، ۲۳۴/۴ – ۲۳۶).

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۶-۳. نقد و ارزیابی

اشکال سندی این روایات آشکار است و آن مرسل بودن و وجود وهب بن منبّه در سلسله سند روایت است که موجب ضعف و غیر موثق بودن آن شده است (خویی، ۱۴۱۳، ۱۶۹/۹؛ حلی، ۱۴۱۷، باب ۳۵۶/۶؛ ابن داود حلی، ۱۹۷۲، ۲۴۸). طبع افسانه پسند مردم در رواج چنین داستان‌هایی می‌تواند مؤثر باشد. در خصوص ورود این قبیل احادیث به منابع شیعه نیز چنین به نظر می‌رسد که این امر به دلیل تعامل راویان شیعی با اهل سنت صورت پذیرفته است؛ برای مثال علل الشرایع هم همین داستان را به طور مرسل با قدری اختلاف به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد؛ همچنان که در روایت دوم تفاسیر شیعه بیان شد. این روایات را برخی از راویان شیعه از راویان اهل سنت گرفته‌اند و به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند و چون شیفته جعل فضایل بوده، خواسته‌اند به قصد قربت فضیلتی را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کنند و از این رو فضائلی را از پیش ساخته، به آن داستان اضافه کرده، این حدیث مرسل و بی‌اعتبار است و در کتب شیعه منتشر شده است (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ۲۸۸– ۲۹۰). علامه مجلسی بعد از نقل روایت علل الشرایع بیان می‌دارد که از ظاهر این روایات برمی‌آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۸۲/۱۲). این عبارت از علامه مجلسی، ظهور در پذیرش این روایت دارد؛ اما علامه طباطبایی با عبارت «اگر این حدیث صحیح باشد» به ضعف احادیث این باب حکم کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۵۵/۱۱)؛ بنابراین از این رویات بر نمی‌آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده، پس نمی‌توان به روایات مذکور اعتماد کرد؛ زیرا همان‌طور که بیان شد راوی روایت اول از اهل سنت مجهول و حدیث دوم از اهل سنت و روایت اول از منابع شیعه از وهب بن منبّه است که وضعیتش

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

مشخص است و روایت دوم از کتب شیعه نیز تا حدود زیادی شبیه همان روایات قبلی بوده، علاوه بر اینکه مرسل است؛ اما نسبت به روایت سوم از کتب شیعه معلوم است که افسانه‌ای بیش نیست که جز خواب‌های پریشان چیزی نمی‌تواند باشد: «**قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ**» (یوسف، ۴۴).

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان‌های قرآنی، به منظور آشکار نمودن اهداف نهایی آیات الهی و کوشش در جهت پالایش فرهنگ اسلامی از انحرافات، از وظایف مهم فرهیختگان اسلامی به شمار می‌رود. رسالت مهمی که همواره بر عهده علمای اسلامی بوده و هست، آن است که با تحقیق و پژوهش علمی، خرافات و اباطیل را که به قصد مشوه جلوه دادن چهره اسلام ساخته شده، کنار بزنند. یافته‌های پژوهشی این تحقیق عبارت‌اند از:

۱. بررسی روایات مختلف در تفاسیر فریقین، در ذیل سوره یوسف، گویای ورود روایات از منابع بی‌اعتبار و مستندات مرسل و ضعیف و آمیخته شدن منابع و روایات اصیل اسلامی، با انحرافات است. این روایات مخدوش در منابع تفسیری فریقین، غالباً از نظر محتوایی، با گزارش‌ها تورات هم‌پوشانی مضمونی دارند.

۲. بیشتر این روایات از «جامع البیان طبری» و «الدر المنثور سیوطی» است. آنچه در برخی از روایات شیعی آمده نیز، گاهی بدون هیچ‌گونه توضیحی، تکرار روایات اهل تسنن است.

۳. تحلیل و ارزیابی روایات داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن، در تفاسیر فریقین، حکایت از مبرا دانستن وجود مطهر و مقدس

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

حضرت یوسف علیه السلام از هرگونه آلودگی و انحراف است. چه آنکه اقوالی که بر عدم این امر دلالت کنند، مخالف و معارض با قرآن، مسلمات عقلی و نقلی معتبر است.

پیشنهاد می‌شود سایر مباحث قرآنی نیز از دیدگاه تفاسیر فریقین مورد تحلیل قرار گیرد تا آسیب‌های وارده در آنها، از منابع غیر معتبر، بیان و حقیقت به شکل صحیح آشکار گردد.

منابع

- **قرآن کریم**، ترجمه: محمدکاظم معزی، (۱۳۷۸)، تهران: صابرین، چاپ چهارم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۹۶۶، **علل الشرائع**، نجف: المکتبه الحیدریه.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۴۱۷، **الامالی**، قم: موسسه البعثه.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۴۰۴، **عیون اخبار الرضا**، بیروت: الاعلمی.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۱۵، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، بیروت: دارالکتب.

۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۹۷۱، **لسان المیزان**، بیروت: الاعلمی للمطبوعات.

۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵، **لسان العرب**، قم: نشر ادب الحوزه.

۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸، **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، مشهد: آستان قدس.

۸. ابوریه، محمود، بی‌تا، **اضواء علی السنه المحمدیه**، قم: نشر البطحاء.

۹. اصفهانی، ابونعیم، ۱۹۶۷، **حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۱۰. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵، **روح المعانی فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارلکتب العلمیه.

۱۱. بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران: بعثت.

۱۲. بروجردی، سید محمدابراهیم، ۱۳۶۶، **تفسیر جامع**، تهران: صدر.

۱۳. بیومی مهران، محمد، ۱۳۸۳، **بررسی تاریخ قصص قرآن**، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۴. تستری، محمدتقی، ۱۴۲۲، **قاموس الرجال**، قم: النشر الاسلامی.

۱۵. حسینی تفرشی، مصطفی بن الحسین، ۱۴۱۸، **نقد الرجال**، قم: الاحیاء التراث.

۱۶. حقی بروسوی، اسماعیل، بی‌تا، **تفسیر روح البیان**، بیروت: دارالفکر.

۱۷. حلی، ابن داود حسن، ۱۹۷۲، **رجال ابن داود**، نجف، مطبعه الحیدریه.

۱۸. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۷، **خلاصه الاقوال**، قم: نشر الفقاهه.

۱۹. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳، **معجم رجال الحدیث**، بی‌جا، بی‌نا.

۲۰. ذهبی، محمدحسین، بی‌تا، **تذکره الحفاظ**، بیروت: داراحیاء التراث.

۲۱. ذهبی، محمدحسین، ۱۴۱۳، **سیر اعلام النبلاء**، بیروت: الرساله.

۲۲. رازی، فخر الدین ابوعبدالله، ۱۴۲۰، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دارالاحیاء التراث.

۲۳. زرکلی، خیر الدین، ۱۹۸۰، **الاعلام**، بیروت: دارالعلم للملایین.

۲۴. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷، **الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل**، بیروت: دارالکتاب.

۲۵. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۲، **منشور جاوید**، قم: امام صادق علیه السلام.

۲۶. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴، **الدرالمنثور فی تفسیرالماثور**، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.

۲۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۴۲۳، **الرعایه الحال البدایه فی علم الدرایه**، قم: بوستان کتاب.

۳۰. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، ۱۳۸۵، **جمال انسانیت**، تهران: امید فردا.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۲۸. صبحی صالح، ۱۴۱۷، **علوم الحدیث و مصطلحه**، قم: مکتبه الحیدریه.

۲۹. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۷، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: جامعه مدرسین.

۳۰. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو.

۳۱. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲، **جامع البیان عن تاویل آی القرآن (تفسیر طبری)**، بیروت: دارالمعرفه.

۳۲. طوسی، احمد بن محمد، ۱۳۸۲، **الستین الجامع للطائف البساتین**، قم: علمی و فرهنگی.

۳۳. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴، **الامالی**، قم: دار الثقافه.

۳۴. طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث.

۳۵. عروسی حویزی، علی بن جمعه، ۱۴۱۵، **تفسیر نورالثقلین**، قم: اسماعیلیان.

۳۶. عیاشی، محمد بن مسعود، بی‌تا، **تفسیر العیاشی**، تهران: العلمیه الاسلامیه.

۳۷. فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۵، **تفسیر الصافی**، تهران: الصدر.

۳۸. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران: ناصر خسرو.

۳۹. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، **تفسیر قمی**، قم: دارالکتاب.

۴۰. کاشانی، فتح‌الله، ۱۳۳۶، **تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین**، تهران: اعلمی.

۴۱. **کتاب مقدس**، لندن، ۱۹۸۰، دارالکتاب المقدس.

۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۴۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، **بحارالانوار**، بیروت: دار احیا التراث.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]

۴۴. مزی، یوسف، ۱۴۲۴، **تهذیب الکمال فی اسماء الرجال**، قم: تبلیغات اسلامی.

۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۴۶. میرداماد، محمدباقر حسینی، ۱۴۲۲، **الرواشح السماویه**، قم: دارالحدیث.

۴۷. نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۱۶، **رجال النجاشی**، قم: الاسلامی المدرسین.

٤٨. نجفی خمینی، محمدجواد، ۱۳۹۸، **تفسیرآسان**، تهران: اسلامیه.

[Downloaded from cssq.ir on 2026-10-08]